

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هفتاد و هشتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۴ گنج حضور، بخش پنجم

دوزخ است آن خانه کآن بی‌روزن است
اصل دین ای بنده روزن کردن است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۴

مرکز هر انسانی که با فضاگشایی بازنگشته و روزنی در آن ایجاد نشده است، فرقی با دوزخ ندارد و در واقع همان جهنم من‌ذهنی است. ای بنده، دین داشتن به این نیست که تو براساس الگوهای جامد ذهن، خودت و دیگران را ملزم به رعایت یک سری باید و نبایدها بدانی و تمام حواست را به آنها پرت کنی، بلکه اصل دین گشودن فضا و ایجاد روزن است.

تیشه هر بیشه‌ای کم زن، بیا
تیشه زن در کندنِ روزن، هلا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۵

ای انسان، مراقب باش بیشه‌های ذهن را تیشه نرنی و مشغول کارهای بیهوده در ذهن نگردی. تو تیشه
فضاگشایی را در دست داری و می‌توانی از آن در کندن روزن استفاده کنی، مبادا نیروی زندگی را در ایجاد
همانیدگی، درد، مسئله سازی، دشمن سازی و مانع سازی تلف کرده، سپس دنبال راه‌حل‌های ذهنی بگردی.
بنابراین تمام حواست را به بی‌اعتبار کردن و بی‌اثر کردن آنچه که ذهن نشان می‌دهد جمع کن و با فضاگشایی
نیروی زندگی را در انجام این کار سرمایه‌گذاری کن.

یا نمی‌دانی که نور آفتاب
عکس خورشید برون است از حجاب
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۶

انگار تو نمی‌دانی که نور آفتاب، انعکاسی از خورشید فروزان است. یعنی هشیاری جسمی که به نظر آفتاب می‌آید، در واقع انعکاسی از نور خداوند است. در اصل بیرونِ ذهن یک خورشیدی وجود دارد که این هشیاری جسمی را منعکس می‌کند.

خانه‌ای را کش دریچه‌ست آن طرف
دارد از سیران آن یوسف شرف
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۴

شرف و بزرگی خانه دل انسانی که با فضاگشایی روزنی به سوی زندگی باز کرده و ذهن را به مرکزش نمی‌آورد، از جاری شدن نور یوسف یا حرکت خداوند نشأت می‌گیرد.

هین دریچه سوی یوسف باز کن
وز شکافش فرجه‌ای آغاز کن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۵

-فرجه: تماشا، فضاگشایی
آگاه باش و از فضای تاریک ذهنت با مداومت در فضاگشایی دریچه‌ای به سوی یوسف که نماد خداوند است، باز کن. سپس با عبور نور زندگی از این شکاف، روی خودت کار کن تا فضای درونت گشوده شده و شادی، آرامش و خرد زندگی را تجربه کنی.

عشق‌ورزی آن دریچه کردن است
کز جمال دوست، سینه روشن است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۶

مراد از «دریچه کردن»، عشق ورزیدن به خداست، یعنی اینکه هشیاری با مرکز عدم و فضاگشایی خودش را بصورت هشیاری بشناسد و از دید همانیدگی‌ها آزاد شود، چرا که دل انسان از جمال خدا و باز شدن فضای درون روشن می‌شود.

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

مولانا از زبان زندگی می گوید: «ای انسان، صبح بیداری از خواب ذهن نزدیک است. ذهنت را خاموش کن، اینقدر با ذهنت نکوش، زیرا من با قانون «قضا و کفکان» دنبال تو هستم و برای جدا کردن از ذهن و زنده شدن به بی نهایت خودم می کوشم. بنابراین تو با من ذهنی ات نکوش و کار را خراب نکن.»

چه عجب که سر ز بد پنهان کنی؟
این عجب که سر ز خود پنهان کنی!
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۰

عجب این نیست که راز خود را از من های ذهنی بیرونی که در تلاشند تا قرین تو شوند، پنهان کنی، بلکه پنهان کردن رازت از من ذهنی خودت عجیب و شگفت انگیز است. راز تو فضاگشایی، کار روی خود و دین داری حقیقی ست.

نکته ۱: اگر ما تصمیم بگیریم بطور جدی تسلیم شده و صادقانه روی خود کار کنیم، من‌های ذهنی اطراف حتماً مزاحم ما خواهند شد. آنها می‌توانند روی ما اثر گذاشته و ما را از این مسیر منحرف کنند. برای همین بهتر است تا زمانی که به اندازه کافی پیشرفت نکرده و کاملاً به برنامه متعهد نشده‌ایم، این برنامه را به دیگران معرفی نکنیم.

نباید دچار غرور شویم و خود را در این مسیر ثابت قدم بدانیم، زیرا «نفس و شیطان هر دو یک تن هستند» و می‌توانند ما را منحرف کنند.

کارِ پنهانِ کنِ تو از چشمانِ خود
تا بود کارت سلیم از چشمِ بد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۱

برای اینکه از چشمِ بدِ من‌های ذهنی بیرونی در امان باشی، کار کردنِ روی خود را حتی از چشمانِ من‌ذهنیِ خودت هم پنهان کن.

نکته ۱: از آنجا که من‌ذهنی اجازه نمی‌دهد کسی به سادگی فضا را باز کند و به حضور زنده شود، پس باید تعهد و تلاشِ خود را در این مسیر پنهان کنیم، مبادا ادعای پهلوانی ما باعث شود که من‌ذهنی ما را از این راه بازدارد.

نکته ۲: یکی از راه‌های مهم که می‌تواند به تعهد ما در این مسیر کمک کند، اجرای قانون جبران بصورت مادی و معنوی است. کاری که بدون دخالتِ من‌ذهنی انجام شود، می‌تواند به تعهد ما کمک کند.

نکته ۳: اگر ما خود را مهم، ارزشمند و تأثیرگذار بدانیم قطعاً متعهدانه تلاش می‌کنیم تا روی خود بیشتر کار کرده و دنیا را به جای بهتری برای زیستن تبدیل کنیم. ما باید به کائنات و بشریت کمک کنیم و قبل از مردن در زمین اثرات نیکو به جا بگذاریم.

در این مسیر هم اگر با حالت سودجویانه در پی سر و سامان بخشیدن به امورات زندگی خود باشیم، احتمالاً با من‌ذهنی قدم برداشته و از این راه باز می‌مانیم.

خویش را تسلیم کن بر دام مُزد
وآنکه از خود، بی ز خود، چیزی بدزد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

اکنون با پذیرش اتفاق این لحظه فضا را باز کن و خود را به دام پاداش الهی یا همان فضای گشوده شده درونت تسلیم کن، سپس درحالیکه ناظر ذهنت هستی و عقل من ذهنی ات خاموش شده است، از خودت یک همانیدگی را بدزد، یعنی یک همانیدگی را شناسایی کن و عمیقاً درک کن که همانیدگی‌ها زندگی ندارند تا در اینصورت هشیاری ات که در آن به تله افتاده است، آزاد گردد.

نکته ۱: اگر فضای درون بطور واقعی، عاشقانه و صادقانه باز شود در اینصورت من ذهنی و اتفاقات بیرون نمی‌توانند روی ما اثر بگذارند. اما اگر با قبض و بسط‌های پی‌پی دچار ضعف شویم، آنگاه ممکن است من ذهنی بتواند ما را متقاعد کند که جمع را الگوی خود قرار داده و مانند آنها زندگی کنیم.

نکته ۲: اگر ما واقعاً به دام پاداش الهی بیفتیم و در عمق فضای گشوده شده قرار بگیریم، از دسترسی من‌های ذهنی خارج شده، در این فضا باقی می‌مانیم و دیگر در پی گرفتنِ مزد توهمی از ذهن نیستیم.

می‌دهند افیون به مرد زخم‌مند
تا که پیکان از تنش بیرون کند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۳

-افیون: تریاک
-زخم‌مند: کسی که تنش زخمی و مجروح شده.

بطور مثال به کسی که تیر خورده و درد می‌کشد، تریاک یا ماده بیهوش کننده می‌دهند تا از خود بیخود شود و بتواند تیر را از تنش خارج کند.

وقت مرگ از رنج او را می‌درند
او بدان مشغول شد، جان می‌برند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۴

مثالی دیگر اینکه در زمان مرگ، آدمی را به رنج و درد مشغول می‌کنند و در همان حال جانش را می‌ستانند. به
بیانی دیگر هر گاه حواس انسان به دردها و زخم‌هایی که به واسطه همانیدگی‌ها ایجاد شده پرت می‌شود، بدون
آنکه متوجه شود جانِ هشیاری‌اش در حالِ ربوده شدن است.

چون به هر فکری که دل خواهی سپرد
از تو چیزی در نهان خواهند برد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۵

بنابراین به هر فکر یا جسمی که دل سپرده و آن را به مرکزت می‌آوری، در مقابل بخشی از زندگی تو ربوده
می‌شود.

هرچه اندیشی و تحصیلی کنی
می درآید دزد از آن سو کایمنی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۶

نسبت به هر چیز که اندیشه کنی و آن را بدست بیاوری، دقیقاً از همانجا که حس امنیت می کنی، دزد به تو حمله می کند.

پس بدان مشغول شو، گان بهترست
تا ز تو چیزی برد گان کهترست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۷

-کهتر: بسیار ناچیزتر و کم ارزش تر
بنابراین به کاری مشغول باش که ارزش دارد و بهتر است، تا اگر قرار باشد چیزی از تو ربوده شود، آن چیزهای بیهوده و کم ارزش باشد. [بعبارت دیگر مرکزت را عدم کن تا خدا به مرکزت بیاید و فقط مشغول همین کار باش تا زندگی همانیدگی های بی ارزش را از مرکزت ببرد.]

بارِ بازرگان چو در آب اوفتد
دست اندر کاله بهتر زند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۸

-کاله: کالا

بطور مثال اگر بار و اجناس بازرگان درون آب بیفتد، او حتماً تلاش می کند تا آن متاعی که ارزشمندتر است را از آب بیرون بکشد.

نکته: بار همانیدگی های ما نیز بالاخره در آب می افتد و از بین می رود، پس بهتر است بهترین کالا که حضورمان است را انتخاب کنیم و با خود ببریم و اجازه دهیم بقیه را آب با خود ببرد.

چونکه چیزی فوت خواهد شد در آب
ترکِ کمتر گوی و بهتر را بیاب

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۹

حال که زندگی بنا دارد تا هر چه بدان مشغول هستی را به آب بیندازد، پس بهتر است چیزهای بی‌اهمیتی که ذهن نشان می‌دهد را رها کرده و بگذاری آب زندگی همانندگی‌هایت را ببرد و گرانبهاترین متاعت که «حضور» است را از آب بیرون بکشی.

-تیترا

«یافته شدن گوهر و حلالی خواستنِ حاجبان و کنیزکان شاهزاده از نصوح»

بعد از آن خوفی، هلاک جان بده
مژده‌ها آمد که اینک گم شده

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۸۷

[داستان نصوح که مردی زن نماست و از روی غلبه شهوت و همانیدگی با زنان، به شغل دلاکی در حمام زنانه مشغول است، داستان زندگی ماست. او می‌داند که کار اشتباهی می‌کند و علی‌رغم توبه و تصمیم برای بازگشت از این مسیر، باز هم در این کار باقی می‌ماند و با همانیدگی‌هایش پیش می‌رود. تا اینکه روزی جواهر دختر پادشاه در حمام گم می‌شود و از آنجا که نصوح دلاک محبوب دختر پادشاه و نزدیک به او بود، همه ظن‌ها بسوی نصوح می‌رود. بنابراین هر لحظه این امکان وجود داشت که او را مورد تفتیش بدنی قرار دهند و رازش آشکار شود. اینجاست که نصوح دوباره دست به توبه و لابه به درگاه خداوند می‌زند. با وجود اینکه نصوح در توبه‌هایش سست بود، اما خداوند او را از خطر مرگ نجات می‌دهد.] بعد از آن همه ترس و وحشتی که میان مردم ایجاد شد و مایه هلاک جان‌ها بود، مژده آمد که جواهر گمشده پیدا شد.

بانگ آمد ناگهان که رفت بیم
یافت شد گم گشته آن در یتیم

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۸۸

ناگهان فریاد زدند که ترس و وحشت از بین رفت و آن در گرانبها پیدا شد.

یافت شد، و اندر فرح در یافتیم
مژدگانی ده که گوهر یافتیم

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۸۹

اطرافیان شاهزاده بانگ می زدند که: «جواهر پیدا شد و ما پر از شادی و فرح گشتیم. پس مژده دهید که گوهر گرانبها را پیدا کردیم.»

نکته ۱: با توجه به این ابیات بصورت فردی و جمعی باید از خود پرسیم آیا ما به دنبال گوهر گمشده حضور می گردیم؟ آیا می دانیم که این امر مستلزم کوشش همگانی است و ما بعنوان عضوی از این جمع در لزوم پیدا کردن گوهر حضور نقش داریم؟

نکته ۲: مولانا در این ابیات به یک مفهوم مهم اشاره دارد و آن «زنده شدن حس یکتایی» در انسان است. به بیان دیگر اگر ما برای یافتن گوهر حضور تلاش کنیم و به خدا زنده شویم، در اینصورت است که همه انسان ها را بصورت زندگی می بینیم و به حس یکتایی با زندگی دست می یابیم، در نتیجه امکان زنده شدن بقیه انسان ها به زندگی نیز فراهم می شود.

از غریو و نعره و دَسْتکِ زدن
پر شده حمام، قَدْ زالَ الْحَزَن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۰

-غریو: فریاد

-دَسْتکِ زدن: کف زدن طبق اصول و هماهنگ با حرکات پا
-قَدْ زالَ الْحَزَن: به تحقیق اندوه برطرف شد، حَقًّا که غم از بین رفت.

فضای حمام پر شده بود از فریاد و کف زدنِ زنان که می‌گفتند: «همانا اندوه برطرف شد.»

نکته: اشاره مولانا در این ابیات به «حمام» می‌تواند تمثیلی باشد برای این جهان که ما به جای شستشوی روح خود مانند نصوص مشغول شهوت رانی و زیاد کردن همانیدگی‌هایمان هستیم و بنظر می‌رسد تا وقتی دردها و ترس‌های ما به آن حد نرسد که دیگر توان تحمل آن را نداشته باشیم، دست از شهوات برداشته و توبه واقعی نمی‌کنیم.

آن نصوص رفته باز آمد به خویش
دید چشمش تابشِ صد روز بیش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۱

نصوص که از شدت ترس بیهوش شده بود، به خودش آمد و چشمانش نوری معادل روشناییِ صد روز یافت،
بعبارتی به حضور زنده شد.

نکته: ما نیز که در این دنیا با چیزهای زیادی همانیده شده‌ایم، برای انداختن همانیدگی‌ها ممکن است رنج و
سختی و دردی معادل مرگ را تجربه کنیم و اگر توبه واقعی داشته باشیم، بعد از سختی به آسانی رسیده و
حضور را تجربه خواهیم کرد.

می حلالی خواست از وی هر کسی
بوسه می دادند بر دستش بسی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۲

همه از نصوح حلالیت می طلبیدند و دستش را می بوسیدند.

بد گمان بردیم و کن ما را حلال
گوشت تو خوردیم اندر قیل و قال

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۳

زنان به نصوح می گفتند: «ما را حلال کن که نسبت به تو گمان بد بردیم و با قیل و قال و تهمت زدن غیبت تو را کردیم.»

زآنکه ظنّ جمله بر وی بیش بود
زآنکه در قربت ز جمله پیش بود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۴

همه ملازمان بیشتر از همه به نصوح مشکوک بودند، چرا که بیشتر از سایرین به دختر پادشاه نزدیک بود.

خاص دلاکش بُد و محرم نصوح
بلکه همچون دو تنی، یک گشته روح

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۵

نصوح دلاکِ مخصوصِ شاهزاده و محرمِ اسرارش بود. بلکه بهتر است بگوییم که آن دو مانند یک روح در دو تن بودند.

(قرآن کریم، سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲)
 - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ.»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمان فراوان پرهیزید. زیرا پاره‌ای از گمان‌ها در حد گناه است. و در کارهای پنهانی یک‌دیگر جستجو نکنید. و از یک‌دیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس آن را ناخوش خواهید داشت. و از خدا بترسید، زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است.»

[اگر نسبت به دیگران گمان و اندیشه بد داریم، آنها را متهم به کاری کرده و در کار مردم جستجو می‌کنیم، طبق آیه قرآن باید بدانیم که این کارها در حد خوردن گوشت انسان مرده ناخوش و ناگوار است. پس باید از آنها پرهیز کرده و فارق از اینکه چقدر گناهکار هستیم، بسوی خدای توبه پذیر بازگردیم.]

گوهر ار برده‌ست، او برده‌ست و بس
زو ملازم تر به خاتون نیست کس
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۶

-ملازم: همراه، همنشین

زنان می‌گفتند: «اگر کسی گوهر را دزدیده باشد، آن شخص تنها می‌تواند نصوح باشد. زیرا او بیشتر از همه به دختر پادشاه نزدیک بود.»

اول او را خواست جستن در نبرد
بهر حرمت داشتن تأخیر کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۷

هنگام تفتیش نیز ابتدا می‌خواستند نصوح را واریسی کنند، ولی بخاطر احترام به او نوبت تفتیش را عقب انداختند.

تا بُود کآن را بیندازد به جا
اندر این مهلت رهاند خویش را

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۸

نوبت او را عقب انداختند که شاید از این فرصت استفاده کند و جواهر دزدیده را در گوشه‌ای بیفکند و در این فاصله خود را نجات دهد.

این حال‌ها از او می‌خواستند
وز برای عذر برمی‌خواستند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۹

به این ترتیب همه از او حالیت می‌طلبیدند و برای عذرخواهی بلند می‌شدند.

گفت: بُد فضل خدای دادگر
ورنه ز آنچه گفته شد، هستم بتر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۰۰


نصوح گفت: «این از بخشش و لطف خدای مهربان و عادل بوده، وگرنه من از آنچه درباره من گفته شد، بدتر هستم.»

با تشکر:
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com